



آنچه که در باب نقادی و ارائه نقص‌ها و نکته‌های کتاب «نقد شعر در ایران» در نوزدهمین شماره نشریه «کتاب ماه» آمده، آمیخته‌ای است از شتاب‌زدگی و وارونه‌خوانی به علاوه برخی برداشت‌ها و پنداشت‌های سلیقه‌ای، و البته همراه با مقداری ذوق و علاقه نقادی که چنانچه با همین شیوه به کار گرفته شود فرجام چندان درخشانی برای آن متصور نیست!

شیوه نقادی این کتاب نشان می‌دهد که آقای دهقانی، در یک لحظه و حتی پیش از خواندن این کتاب تصمیم به نقد آن گرفته، و آنگاه برای اجرای این «پروژه نقد»، با یک مرور سطحی و شتاب‌زده، نکته‌هایی را از آن استخراج کرده است که بسیار شگفت، نابجا، و دور از هنجارها و معیارهای نقادی است! و کار این شتاب‌زدگی به آنجا کشیده که حتی برخی از نقل‌قول‌های کتاب نیز که شماره ارجاع نیز دارد، جزء آراء من قلمداد شده است! و با این وصف این شیوه نقدنویسی توهماتی را در ذهن انسان، درباره انگیزه کار نویسنده دامن می‌زند، که من در این لحظه برای دور ماندن از پیش‌اندیشی و قضاوت نادرست کار آقای دهقانی را از آن بری می‌دانم، و تنها برای نشان دادن ضبط و خطای آن، گوشه‌هایی از نوشته او را بررسی می‌کنم:

۱- دو ستون از این نوشته شش ستونی تعبیر و تفسیر آن چیزی است که من خود در معرفی کتاب آورده‌ام، و چون در این باب به ناچیزی و ضعف مباحث نقادی در ایران اشاره کرده‌ام، جناب دهقانی آن را به

عنوان شاهدهی برای نشان دادن ضعف و ناچیزی نوشته من ارائه کرده است، درحالی که من در آن کتاب هیچ دعوی بلند و گزافی درباره کار خود نداشته‌ام تا نیازی به انکار و تردید درباره آن پیش آید!

۲- همه نقل قول‌هایی که از نویسندگان متفاوت اروپایی و یا عرب در طی مباحث کتاب آمده است به گمان آقای دهقانی «با مقصود اصلی کتاب ارتباطی ندارد» و «فقط به حیث تعرف الاشیاء باضدادها می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد». درحالی که کثیری از این نقل‌قول‌ها برای تبیین مباحث مختلف نقد و شیوه‌های آن و نیز برای نشان دادن پیشینه چنان نظریه‌هایی در سخنان پیشینیان ما آمده است، و من دآوری در این باب را به عهده هر یک از خوانندگان کتاب می‌گذارم.

۳- تنها در باب فصل‌بندی کتاب حق را به آقای دهقانی می‌دهم، و این نکته درستی است که اگر فصل مربوط به نقد معنایی، شماره‌گذاری جداگانه‌ای پیدا می‌کرد، با بخش‌بندی کتاب سازگارتر می‌شد، اما در شکل کنونی نیز، فصل‌های آن گنگی و ابهامی برای خواننده پیش نمی‌آورد، زیرا از آغاز تا پایان فصل‌ها، یکایک شیوه‌های نقادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما گذشته از همه اینها، من امروز انتقاد اساسی تری به این نوع تقسیم‌بندی دیدگاه‌های نقد ادبی دارم. چون دیگر شیوه‌هایی مثل نقد روان‌شناختی، نقد جامعه‌شناختی و... را تنها متوجه معنی و محتوا نمی‌دانم، و مسائل زبانی، و بیان و سبک و تکنیک را نیز بیرون از حیطه بررسی آنها نمی‌شمارم و در نتیجه چنان تفکیکی را دقیق نمی‌یابم و این است آن نکته اساسی که یک منتقد نکته‌شناس باید انگشت بر روی آن بگذارد!

۴- «بزرگترین اشکال کتاب [در] دسته‌بندی مقولات نقد سنتی بر مبنای تعاریف امروزی» دیده شده است. البته شتاب‌زدگی آقای دهقانی در نقد این کتاب،

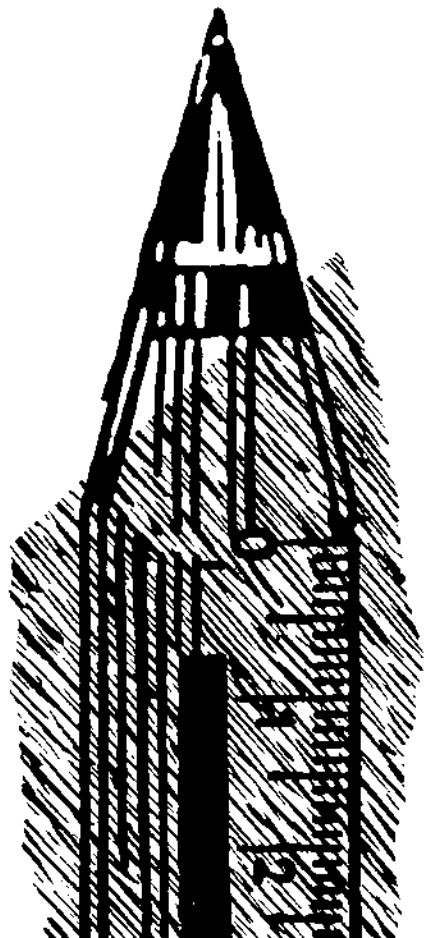
او را از یک بررسی و استقصاء کامل در باب آن محروم نموده، و در نتیجه ظاهراً ندانسته است که عنوان این کتاب «دیدگاه‌های نقد ادبی در متون فارسی» بوده است که حتی هنوز هم در زیر عنوان جدید آن با اندکی تغییر باقی است و با همین عنوان نیز زیر نظر سه تن از آشنایان نقد شعر تألیف شده است! اما گذشته از همه اینها، مگر دسته‌بندی مقولات سنتی بر مبنای تعاریف امروزی چه اشکالی پیش می‌آورد؟ این کاری است که امروزه در حیطه همه علوم از پزشکی و علوم دقیقه تا جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و... صورت می‌گیرد، و ردپای آراء و نظریات امروزی در آثار گذشتگان نشان داده می‌شود! و بدیهی است که ادبیات و مباحث نقادی نیز در این باب هیچ‌گونه استثنایی ندارد، و کافی بود که آقای دهقانی به همان کتاب آشنایی با نقد - مباحثی مثل نقد روانشناسی، نقد اجتماعی و... - که مرا بدان ارجاع داده است، رجوع می‌کرد و یا اندکی در صفحات نخستین کتاب موسیقی شعر تأمل می‌نمود، تا بداند که آوردن مقولات سنتی در زیر تعاریف و عنوان‌های امروزی یک رسم شایع و یک شیوه بررسی علمی است، و جایی که منتقدان غربی، آراء کسانی چون اریستوفان و سقراط و افلاطون و حتی کهنه‌تر از اینان را در زمره نظریه‌های ادبی و به مثابه سنگ‌بنای شیوه‌های نقادی می‌آورند، چرا ما اندیشه‌های نظامی عروضی، خواجه نصیرطوسی، جلال‌الدین محمد مولوی و دیگران را با معیارهای امروزی بررسی و تعریف نکنیم؟!

۵- ارتباط برخی از مطالب کتاب مانند «عشق و سرمستی»، «حمایت و تربیت ممدوح» و مانند آن با مبحث «نقد فنی» برای آقای دهقانی مبهم و نامعلوم بوده است و این نکته نیز از شگفتی‌های درک و دریافت نامبرده است. بدین دلیل که این مطالب در کتاب به صورت زیر مجموعه «سرچشمه‌های شعر» آمده، و سپس هر یک از آنها درحد مقدور از تبیینی محدود یا

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

محمود درگاهی

پاسخی به نقد «نقد شعر در ایران»



میسوط برخوردار شده است و بدیهی است که در فصل‌بندی موجود کتاب، و حتی هر فصل‌بندی دیگری که برای مباحث نقد ادبی در نظر گرفته شود، مناسب‌ترین فصل برای این مقوله‌ها همان مبحث نقد فنی است، زیرا «سرچشمه‌های شعر» مربوط به چیستی شعر است و چیستی شعر نیز یک مقوله فنی است و حتی برخی از ناقدان قدیم نیز به برخی از این «سرچشمه‌ها» با عنوان «منابع الهم شعر» اشاره کرده‌اند، که از آن جمله می‌توان به تبیین این مقوله مشهور او در این باب رجوع کرد... اما آوردن «دو نقل قول چند نظری از شاملو و نزار قبانی» در این باب نیز، هم به دلیل این است که این بزرگان دو نماینده نواندیشی در عرصه نقد و شعر به شمار می‌روند، هم اینکه بیش از این سخن دیگری در این مورد خاص نداشته‌اند تا بیش از آن «دوسطر» بیاورم، هم اینکه نیازی به تفصیلی بیش از آنچه که آورده‌ام نبود، هم اینکه نیاوردن آنها تبیین مطلب را ناتمام می‌گذاشت، و مهمتر از همه هم اینکه اگر چنین مباحثی بیش از آنچه که هست بسط و تفصیل می‌یافت، حجم کتاب را به دو برابر آن افزایش می‌داد و آنگاه تحمل آن برای کسانی چون آقای دهقانی که نصف حجم کنونی کتاب را زاید می‌دانند واقعا کشنده می‌شد.

۶- انکار دیگر آقای دهقانی بر سر موضوع «نقد اقتصادی» است، و اینکه این موضوع یک موضوع «اختراعی» است، و در صورت درست بودن «چه نسبتی دارد با آن دو بیت شهید بلخی»... اما اختراعی بودن آن را من خود اذعان کرده‌ام و اساساً نمی‌دانم چرا اختراعی در این باب باید اینگونه با بهت و تردید نگریسته شود؟ آیا فقط به این دلیل که آن را یک آدم گمنامی پیش آورده است؟ یا اینکه اساساً نفس اختراع و ابتکار خطاست؟ و یا در این زمینه خاص نادرست است چون در واقع نوعی فضولی کردن در کار از ما برتران است؟ مگر یک‌ایک دیدگاه‌های نقادی اول اختراع و سپس نامگذاری نشده

است؟ و مگر در جایی که از نقد اجتماعی و نقد اخلاقی و نقد سیاسی و... سخن می‌گویند، سخن گفتن از نقد اقتصادی شگفتی هم دارد؟... ارتباط این دیدگاه در این کتاب هم تنها با آن دو بیت شهید بلخی نیست، و حتی ارتباط اصلی آن با آن دو بیت نیست و با ابیات و عبارات دیگر و یا همین دو بیت هم همان اندازه ارتباط دارد که مباحث دیگر با ابیات و عبارات دیگر! یعنی مباحثی که در این فصل آمده است، شیوه تلقی قدما را از تأثیر اقتصاد و معیشت و وضعیت مالی - از فقر و ثروت - بر ادبیات و شعر نشان می‌دهد و همه اینها را به تفصیل در آن مبحث آورده‌ام، و اگر چنین مباحثی را نقد اقتصادی نخوانیم، چه باید بخوانیم؟! اما اگر در آن دو بیت شهید «دانش» را غیر از «شعر» بدانیم، ناشی از ناآشنایی ما با زبان و تعبیرات قدماست! و تحمیل آنچه امروز هست بر آنچه که در گذشته بوده است! ظاهراً آقای دهقانی این نکته را نیز ندانسته است که شعر نیز در زبان قدما، بویژه شاعران، نوعی دانش بوده است در زمره دانش‌های دیگر، و حتی گاه برتر از آنها! و وقتی که شاعران از فضل و دانش خود سخن می‌گفته‌اند مرادشان همان شعر و هنر خود بوده است! و این نکته از مقایسه دو بیت زیر از حافظ به روشنی برمی‌آید:

هنر بی عیب هرمان نیست لیکن

ز من محروم‌تر کجا سائلی بود؟

•

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

و یا روشن‌تر از آن در این دو بیت از ظهیر قاریابی

آمده است که شعر فارسی و شعر عربی را دو نوع دانش می‌داند:

رکن‌های سریر دانش من

همچو ارکان عالم است چهار

تازی و پارسی و حکمت و شرع

این دو اشعار دارم آن دو شعار

و موارد بسیار دیگر در شعر شاعران؛ و بدیهی است که تعبیر قدما در این باب بسیار متفاوت از آن چیزی است که امروزه رواج دارد، تا جایی که گاهی هم علوم و دانش‌های دقیق را در ذیل انواع ادب و ادبیات آورده‌اند! و از این جمله است تعبیر حسن بن سهل از ادب که طی آن پزشکی و هندسه‌دانی را در کنار پهلووانی و چوگان‌بازی و... از ادب دهگانه می‌داند و یسا تقسیم‌بندی اخوان‌الصفا از این مقوله که حتی حساب و آیین تجارت و معاملات را نیز ادب می‌خوانند^(۱) و...

۷- منتقد ما با انتساب برخی از نقل قول‌های کتاب به مؤلف آن، «داوری‌ها و اظهارنظرهای مرا ناستوار و بی‌پشتوانه» خوانده است، و اینکه به استناد یک جمله از بهار و چند عبارت تمثیلی از اخوان به این دو بزرگ ایراد گرفته شده است! و من می‌خواهم به عرض ایشان برسانم که نه این سخن از من است و نه نادرست و بی‌پشتوانه است و نه آن همه بحث‌های عمیق و پرنکته بهار و اخوان را نادیده گرفته است! به این دلایل که:

الف: نقل گوشه‌ای از سخن کسی همیشه به معنی نقد یا انکار آن سخن نیست، و در این مورد هم انکاری در میان نبوده است!

ب: نقد و انکار گوشه‌هایی از سخن یک نویسنده به معنی انکار همه آراء و اندیشه‌ها و جوانب دیگر کار او نیست!

ج: استناد به یک نمونه و یا بعدی از اندیشه کسی، نیاز به بررسی و یا نقل سخنان دیگر او در زمینه‌های دیگر ندارد!

د: این اظهار نظر و داوری - که البته فقط نوعی روایت و نقل قول است و به غلط داوری خوانده شده - هیچ ناستوار و بی‌پشتوانه نیست! سختی است در زمینه جامعه‌شناسی نقد و شعر از کسی که هم جامعه‌شناس بوده است و هم شعرشناس^(۲) و هم نخستین ترجمه در زمینه نقد شعر از اوست!

ژرف‌نگار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۸- اما در باب اینکه چرا «یونان قرن چهارم و سوم قبل از میلاد شعر به معنی واقعی کلمه ندارد.» نیز باید به عرض برسانم که:

الف: این سخن نیز قسمتی از همان نقل قول مورد اشاره است و باز هم از سر شتاب‌زدگی به من نسبت داده شده است

ب: مقایسه آنچه که به نام شعر در یونان بوده با آنچه که در دنیای ما جریان دارد، و یا در طی قرون گذشته در زبان فارسی وجود داشته است، چنین تردیدی را برطرف خواهد کرد.

ج: این نکته هم که چرا در این مورد خاص به سراغ تاریخ تمدن شریعتی رفته‌ام، علاوه بر نکته‌هایی که در بند پیشین درباره شریعتی آوردم، باید بگویم که من برخلاف ادبای رسمی در این کار هیچ بند و قید خاصی بر دست و پای خود نزده‌ام تا تنها به سراغ کتاب‌های رسمی بروم، هر نکته مناسبی را از هر متفکری که بیایم از آوردن آن دریغ نمی‌ورزم، حتی اگر شنیدن نام او برای اهل دعوی دشوار و تحمل‌نکردنی باشد.

د: جناب دهقانی نگران کتاب خواندن من نباشند، من نیز به هر حال در حد فرصت و فراغت خود کتاب خوانده‌ام، و بویژه کتاب‌هایی را که ایشان گمان می‌کنند تنها خودشان خوانده‌اند، دو دهه پیش از این دیده‌ام.

۹- اما شگفت‌ترین قسمت استدلال‌های آقای دهقانی این است که چون صاحب قابوس‌نامه گفته است که: «اندر نامه پارسی سجج ناخوش آید، اگر نگویی بهتر باشد...» پس من نیز باید به توصیه این امیر زیاری قرن پنجم عمل می‌کردم، و تنها سججی را که در این کتاب سیصد و پنجاه صفحه‌ای آمده است، نمی‌آوردم!! شیوه روایت این توصیه قابوس‌نامه از سوی آقای دهقانی تردیدهایی را در باب آشنایی ایشان با ادبیات و متون کلاسیک فارسی پیش می‌آورد که من این بار دیگر نمی‌توانم از ذکر آنها خودداری کنم. آن تردیدها از این قرار است:

الف: گویا آقای دهقانی نمی‌داند که قابوس‌نامه در قرن پنجم هجری تألیف شده است!

ب: و اگر بداند لابد نمی‌داند که گلستان در قرن هفتم هجری نوشته شده است!

ج: و اگر هر دو مورد یاد شده را بداند، این نکته را نمی‌داند که گلستان سراسر سجج است، و از قضا به دلیل اشتغال بر همین سجج شاعرانه و هنری است که برترین نثر کلاسیک فارسی است، و در نتیجه در همان قرن هفتم رأی صاحب قابوس‌نامه را در باب سجج باطل کرده است. او نشان داده است که: «اندر نامه پارسی سجج، بسیار هم خوش می‌آید!» و چنانچه سعدی نیز به توصیه آن امیر زیاری اعتنایی می‌کرد، و یا خود مثل او - و یا مانند آقای دهقانی - می‌اندیشید هم ذوق خود را تباه می‌کرد و هم ادبیات فارسی را از این برگ زرین خود تهی می‌گذاشت! پس به صرف توصیه یک نویسنده غیرحرفه‌ای نمی‌توان دست از آوردن سجج کشید!

د: و با این وصف چنین کسی، بی‌تردید، نمی‌داند که کتاب‌هایی مانند کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه و... نیز که پس از قابوس‌نامه تألیف شده‌اند، سرشار از سجج و سخن‌بندی هستند، و اگر سلیقه مؤلف قابوس‌نامه را معیار کار قرار دهیم، همه این کتاب‌ها به خطا رفته‌اند! و حتی اگر در این باب بنا را بر آوردن یک سجج در یک کتاب قرار دهیم، آنگاه شاید هیچ کتابی در زبان فارسی از این نقص اکتشاف شده به دست آقای دهقانی برکنار نماند!... اما از همه اینها که بگذریم می‌رسیم به این که نه صاحب قابوس‌نامه یک نویسنده حرفه‌ای است که سخن او در عرصه نویسندگی یک حجت تلقی شود، نه این عرصه، عرصه توصیه و تحکم و تقلید است! نه من پیش کسی تعهد سپرده‌ام که از این امیر زیاری تقلید کنم! و از همه مهمتر اینکه من اصلاً اهل سجج‌سازی و سجج‌بازی نیستم، و این یک سجج هم آغاز خطابه‌ای بود که در جلسه دفاع این نوشته خواندم، و از همان یک

بار سجج‌بندی هم استعفاء می‌کنم! اما اهل فن می‌دانند که این گونه خرده‌گیری‌ها هرچه باشد نقد و نکته‌بینی نیست، نام دیگری دارد که باز هم از ذکر آن می‌گذرم.

۱۰- منتقد محترم برای تکمیل این پروژه نقد به برخی از تعبیرات و اصطلاحات من نیز، از جمله آوردن «زندگی گاه توده‌ها» در برابر «اجتماع» انگشت انتقاد نهاده است که داوری در باب آن هم بر دوش خواننده است و آنها حق دارند که در این باب یا بر ذوق من بخندند و یا بر سلیقه این منتقد! اما گمان می‌رود که چون استخراج غلط‌های املایی و چاپی این کتاب به فراموشی سپرده شده، پروژه آقای دهقانی پروژه کاملی از آب درنیامده است!

۱۱- و سخن آخر اینکه نقادی دو وسیله اساسی لازم دارد: اول مایه نقد و دوم ادب نقد. در باب مایه و تخصص آقای دهقانی من جز آنچه که در این مقاله ایشان دیده‌ام و گوشه‌هایی از آن را نشان دادم، چیز دیگری نمی‌دانم. اما بی‌تردید آوردن تعبیراتی مانند «نقل قول چند سطر»، «بی‌معنی»، «ترکیبات ناخوشایند» و اینکه «خواننده به یافتن هیچ نکته یا نکاتی در این کتاب چندان امیدوار نباشد» و مانند آنها، برای تخطئه و تحقیر کار دیگران، آن هم به اتکای ذوق و مایه خود، دور از ادب و رسم نقادی علمی است. و مجله «کتاب ماه» اگر بخواهد مجله وزینی در عرصه نقادی بماند نیاز به نوعی ویراستار ادبی هم پیدا می‌کند تا ادب و نزاکت ناقدان تازه‌کار را ویرایش کند، و نگذارد که چنین مجله‌ای - خدای ناکرده - در آینده عرصه گستاخی و گسیختگی شود... دیگر از آخرین بند نوشته آقای دهقانی که همه بافته‌های او را پنبه کرده است - و این نشان می‌دهد که کار او تا چه حد اندیشیده بوده است! - حرفی نمی‌زنم و نیز فرصت پرداختن به این اظهارفضل‌ها را که: «ملوک الطوائفی و گونه‌گونی نژاد و اقلیم و مذهب» عوامل ضعف نقد شعر در ایران بوده‌اند، ندارم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

